

پس گفت: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ=من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل!-اعراف/۱۲ و ص/۷۶». پس داعیه عظمتی داشت که به او تعلق نداشت. یا همان‌طور که ابن عربی می‌گوید، شیطان عظمت اسمای الهی را خارج از قلمرو خاص‌شان در جهان مخلوق بروز و ظهور داد. او ادعای تنزیه خود را داشت و با غضب الهی مواجه شد. تنها چیزی که هر کس می‌تواند مدعی بالذات بودن آن باشد، همان عدم است که در اصطلاح دینی بندگی خداوند است. ابن عربی در واقع بندگی را در بالاترین سطح تحقق انسانی قرار می‌دهد. معه‌ذا با بندگی انسان است که محمد (ص) ارزش پیامبر خدا بودن (عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) را پیدا کرد. محو کامل پیش از تنزیه الهی، منجر به بروز کامل تشبیه الهی می‌شود. لاهو، قرین هو است.

تقدم لطف بر غضب را می‌توان برحسب تقدم وحدت بر کثرت تبیین کرد. هر چند وجود با کثرت نامتناهی اشیاء تجلی می‌یابد اما خداوند در ذات خود وجود واحد است. اسمای الهی، برزخی بین وحدت و کثرت‌اند. وجود واحده فقط یکی است، اما اسماء نشان‌دهنده کثرت صوراند که وجود بالذات در مخلوقات محقق می‌شود. خود ذات یا وجود بالذات، بدون انصاف به اسماء چیزی است که گاهی ابن عربی از آن با نام أَحَدِيَّةُ الْأَحَدِ^۱ نام می‌برد. در مقابل وجود بالذات دارای اسماء^۲، أَحَدِيَّةُ الْكَثَرِ^۳ خوانده می‌شود. به معنای دقیق کلمه، با در نظر گرفتن دو دیدگاه، خداوند أَلْوَحْدُ الْكَثِيرِ^۴ است. در اینجا احدیت بر کثرت مقدم است زیرا بدون وجود بالذات، کثرت وجود ندارد، همین‌طور نور بر رنگ و لطف بر غضب مقدم است.

از چشم‌انداز وحدت و کثرت، حضور الهی به شکل دایره ظهور می‌یابد که مرکز آن ذات الهی است. بسط کامل او افعال با مراتب و انواع متعدد آن است. دوایر تو در تو که مرکز را احاطه کرده‌اند، نشان‌دهنده سطوح وجودشناختی‌اند و دایره دورتر، کم‌نورتر و ضعیف‌تر از دایره پیش از خود است. در اینجا، اسمای الهی همان نسبت‌ها

-
1. The Unity of The One
 2. Being considered as possessor of the names
 3. Unity of manyness, the
 4. One/Many, the

هستند که مرکز در نسبت به هر نقطه از دایره به آن متصف می‌شود. هر «محل» می‌تواند بر اساس فاصله‌اش از مرکز (مثل مرتبه‌اش در مراتب وجودشناختی) و رابطه‌اش با نقاط دیگری که در دوایر تُو در تُو واقع شده‌اند (مثل رابطه‌اش با اشیاء در عالم خودشان) تعین یابد. اما به دلیل ماهیت مرکز که می‌تواند در رابطه با هر صفت وجودی یا هر اسم الهی در نظر گرفته شود، این جایگاه بسیار پیچیده است. این مرکز، فقط وجود بالذات نیست، بلکه حیات، علم، اراده و قدرت مطلق و از این قبیل است. مرکز واحد است. اما در رابطه با هر مکان روی دایره، برحسب آن‌ها به صفات مختلف متصف می‌شود. اراده در هر نقطه اثری خاص و قدرت اثر خاصی دارد. به همین منوال، هر نقطه (در رابطه با فعلیت این صفات) هم منفعل است و هم به میزانی که به این صفات متصف می‌شود و آن‌ها را به منزله صفات خود متجلی می‌سازد، نسبت به نقاط دیگر دایره، فعال است. وقتی بر ماه نور می‌تابد، آسمان تاریک را روشن می‌کند. وقتی اوصاف وجود بالذات در موجودات مفروض تجلی پیدا می‌کند، آن اوصاف از منہاج سایر اشیای موجود در زنجیره نامتناهی نسبت‌ها بازتاب داده می‌شود.

عالم متشکل از «نقاط» به هم پیوسته‌ای است که هر کدام در نوع خود بازتاب منحصر به فردی از این مرکزند و عالم به هیچ وجه ساکن نیست. همه حرکات بر روی دوایر تُو در تُو یا در بین دوایر مختلف قابل تشخیص است و اهمیت غایی‌شان فقط از حیث تغییر رابطه با مرکز دواوری می‌شود. اما این تغییر تا حدی روشن است، «صفات مقدم» خداوند ویژگی‌های آن‌ها را حین حرکت نقاط به سوی مرکز آشکارا نشان می‌دهد. اگر صفات ثانوی و تبعی قوی‌تر شوند، نقاط به سوی سطح خارجی دایره حرکت می‌کنند. جایی که وجود بالذات، نور، معرفت و وحدت باشد، لطف کجاست و جایی که نیستی، ظلمت، جهل، کثرت و تفرق وجود دارد، غضب کجاست؟

سمت و سوی این حرکت متکثر، محیط نیروی خلاق مثبت است. بدون آن نوری نمی‌تایید و عالمی به وجود نمی‌آید. صفات الهی در ساحت فرشتگان به‌طور مجمل و در ساحت عالم حسی، بسط کامل زمانی و مکانی‌اش به تفصیل تجلی می‌یابد. اما وقتی تجلی کامل بیرونی حاصل شد، زمان حرکت وحدت‌گرا برای غلبه بر آن فرا می‌رسد، مشارکت فعال و آگاهانه امتیاز مخصوص انسان است.

انسان وارد عالم ناسوت می‌شود که در آن صفات متمایز وجود در اجتماع واحدی جمع می‌شوند. زیرا او حتی به‌عنوان نوزاد هم به صورت الهی خلق شده است. «هدایت»^۱، صفت حاکم بر بازگشت به سوی مرکز است. درحالی که حرکت پراکنده در دایره انسانی که مانع و مزاحم بازگشت انسان به مرکز می‌شود، «گمراهی»^۲ نام دارد. حرکت وحدت‌گرا در کامل‌ترین جلوه انسانی‌اش، در انبیاء و اولیاء الله تجلی یافته که مظهر ظهور بالذات اسم الهی «الهادی»^۳ اند. بزرگ‌ترین نماینده حرکت پراکنده [کثرت‌گرا] شیطان و اذنب اوست که مظهر اسم «المضل» خداوندند. گمراهی رابطه نزدیکی با غضب دارد و لذا باید نوعی از رحمت و هدایت در نظر گرفته شود. اما آثار مثبت این صفت در طولانی‌مدت شاید زمان نامتناهی لازم داشته باشد که نمی‌تواند مانع اثرات منفی آن در کوتاه‌مدت شود. آثاری که قرآن با عنوان تنبیه، تأدیب و درد سوختن از آن یاد می‌کند.

انبیاء هدایت را با پیام‌های الهی که در قالب کلام متبلور می‌شود، به انسان‌ها ابلاغ می‌کنند. انسان برای نیل به انسانیت کامل، باید به سوی لطف، نور و وحدت موجود در مرکز دایره وجود، حرکت کند. هدایت، تنها راهی است که به این مسیر منتهی می‌شود. اگر انسان پیام انبیاء را نادیده بگیرد، به بی‌راهه می‌افتد، راهی که شیطان پیش پایش نهاده، همو که مظهر گمراهی است. پس در تفرق باقی مانده و مورد غضب الهی قرار خواهد گرفت. گرچه لطف خداوند بر غضبش پیشی دارد در حال غضب

-
1. Guidance
 2. Misguidance
 3. Guide, the

نیز نوعی رحمت خاص در کار است که پس از مرگ و در قیامت انسان را به سعادت و نیکبختی می‌رساند، امری که فقط به مدد هدایت محقق می‌شود. از این رو، ابن عربی بین لطف موهبتی^۱ و لطف واجب^۲ تفاوت قائل می‌شود. خداوند لطف موهبتی خویش را به‌طور مساوی به همه مخلوقات و لطف واجبش را فقط به متقین اعطا می‌کند. هر دو معنای لطف در قرآن کریم آمده است، جایی که می‌گوید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» = رحمت بی‌پایانم در دنیا همه چیز را فراگرفته است، البته رحمت ویژه خود را به‌زودی فقط برای کسانی حتمی می‌کنم که مراقب رفتارشان هستند و صدقه می‌دهند و همچنین برای افرادی که آیه‌هایم را باور می‌کنند - اعراف/۱۵۶. لطف موهبتی حتی در عذاب و شقاوت دوزخی نیز بروز می‌کند، حال آنکه لطف واجب فقط در سعادت نمود پیدا می‌کند.

میزان شریعت

انسان به‌طور ارادی می‌کوشد تا به صفات الهی آراسته شود، یا آن‌گونه که خلق شده، اسمای الهی را متجلی سازد. اما اسماءُ الله و «تجلی» چیست و چگونه می‌توان آن را کسب کرد؟ چگونه می‌توان از خواب غفلت تمثیل بیدار شد و به نور بازگشت؟ ظلمتی که هیچ فهم و درک واقعی از نور ندارد، چگونه می‌تواند به نور تبدیل شود؟ سایه‌های نابینا و کم‌فروغ وجود، چگونه می‌توانند بین وجود و عدم تمایز قائل شوند؟ آیا جهل می‌تواند به علم، بی‌ارادگی به اراده، گنگی به سخنوری، طمع به جود و ظلم به عدالت تبدیل شود؟ چگونه کابوسی ساده و مبهم می‌تواند به وضوح، تمایز، حکمت و یقین تبدیل شود؟ چطور می‌توان در عالمی که همه چیز در هم آمیخته است ویژگی‌های لطف را از ویژگی‌های غَضَب بازشناخت؟ با مشاهده تجلی لطف و عشق الهی چگونه می‌توان به لطف و عشق تبدیل شد؟ ابن عربی همچون دیگر

1. Mercy of free gift
2. Mercy of Obligation

مسلمانان به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: به هدایت چنگ زنید و از گمراهی پرهیزید! از انبیاء پیروی کنید و از شیطان بگریزید!

ابن عربی همچون دیگر مسلمانان، نبوت و حقایق مکاشفه انسانی را پدیده‌ای می‌داند که در میان همه انسان‌ها، از آدم (ع)-نخستین پیامبر- تا خاتم پیامبران، حضرت محمد (ص) قابل مشاهده است. همه انسان‌ها به آن دسترسی داشته و تبعیت از هدایت و حیانی اقتضای انسانیت آن‌هاست. شیخ درباره ماهیت و کارکرد نبوت (که اکنون به پایان رسیده) و فرایند «ولی خدا شدن» (که تا آخرالزمان ادامه می‌یابد)، به تفصیل بحث می‌کند. برای فهم کامل همه مراتب تعالیمش باید با حقیقت نبوت و ولایت پیوند داده شود، همان‌طور که کودکیویچ به خوبی در کتاب «ختم اولیاء» آن را به تصویر کشیده است.

یکی از رایج‌ترین اصطلاحاتی که ابن عربی در اشاره به وحی به معنی عام و خاص در قرآن و سنت به کار می‌برد واژه شرع است، که به قانون ترجمه شده و هم‌ریشه واژه معروف شریعت به معنای قانون و حیانی اسلام است. معنی اصلی شرع، «وارد شدن حیوانات در آب و نوشیدن از آن» و معنای ثانوی آن گشودن راه است. این اصطلاح به‌طور مجازی به راه روشن و مشخصی اطلاق شده که به سوی خدا منتهی می‌شود. به عبارت دیگر، قانونی است که خداوند برای هدایت بشر فرستاده است. ابن عربی، اغلب از شریعت و حیانی در مفهوم کلی آن بحث کرده و به وضوح نشان می‌دهد که وحی را در معنای فراگیر آن، که به همه انسان‌ها در سراسر تاریخ تا زمان حضرت محمد (ص) افاضه شده، در نظر می‌گیرد. اما وقتی به کاربردهای خاص و تفاسیر اصول برمی‌گردد، همواره در سبک و سیاق عالم اسلام باقی می‌ماند. او درباره حضرت عیسی، موسی، ابراهیم و انبیاء دیگر و گاهی درباره مواجهه خود با آن‌ها در جهان غیب به تفصیل سخن می‌گوید. اما آن‌ها همگی انبیاء مسلمانان هستند. ویژگی و خصائل آن‌ها وفق تصویری است که در قرآن، حدیث و به‌طور کلی در سنت اسلامی ترسیم شده است. اگر فصلی از کتاب *فصوص الحکم* راجع به حضرت عیسی